

انقراض دولت خاندان لیث از سیستان و کرمان

در سال ۲۹۸ فتح فرمانروای فارس بمرد. المقتدر، عبدالله بن ابراهیم المسمعی را به جای او گماشت و کرمان را نیز که از متصرفات خاندان لیث بود به او وا گذاشت. احمد بن اسماعیل سامانی به ری لشکر آورد و از آنجا در سال ۲۹۸ به سرداری چندتن از سردارانش از جمله حسین^۱ بن علی المرورودی لشکر به سیستان فرستاد.

چون در سال ۲۹۷ ظاهر [بن محمد بن عمرو] اسیر شد، لیث بن علی بن اللیث امارت یافت و چون لیث اسیر شد - چنانکه گفتیم - برادرش معد بن علی بن اللیث به امارت رسید. معد چون از حرکت این سپاه که از سوی احمد بن اسماعیل می آمد، آگاه شد، برادر خود ابوعلی محمد بن علی بن اللیث را به بست و رُحج فرستاد، تا اموال آن نواحی را گرد آورد، و از آن دو شهر آذوقه و علوفه به سیستان فرستاد. امیر احمد بن اسماعیل به بست راند و ابوعلی را اسیر کرده به هرات فرستاد. [اما لشکری که در سیستان بود معد را محاصره نمود، چون معد شنید که برادرش ابوعلی اسیر شده با حسین بن علی المرورودی مصالحه کرد و از او امان خواست. حسین بر سیستان مستولی شد و امیر احمد بن اسماعیل] ابوصالح منصور بن اسحاق را که پسر عمش بود بر سیستان امارت داد. [حسین بن علی در حالی که معد همراه او بود به بخارا بازگردید. چون سامانیان بر سیستان غلبه یافتند، خبر یافتند که] سبکری از راه بیابان به سیستان می آید. سپاهی بر سر راهش فرستادند و او را بگرفتند. امیر احمد بن اسماعیل این خبر به خلیفه المقتدر بالله نوشت و از پیروزی خود او را آگاه ساخت. خلیفه فرمان داد سبکری و لیث بن علی بن لیث را به بغداد فرستد. او نیز بفرستاد و هر دو را در بغداد به زندان بردند.

شورش مردم سیستان علیه سامانیان

محمد بن هرمز، معوف به المولی الصندلی، از خوارج بود و از مردم سیستان. در ایام آل سامان خروج کرد و در بخارا اقامت گزید. یکی از اعیان دولت بر او خشم گرفت و او به سیستان رفت و خوارج آن دیار را به سوی خود جلب کرد. رئیس خوارج سیستان ابن الحفّار نام داشت. پس قیام کردند و منصور بن اسحاق والی سیستان از سوی آل سامان را گرفتند و در بند کشیدند. و عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن اللیث را بر خود امیر

۱. متن: حسن

ساختند و به نام او خطبه خواندند. احمد بن اسماعیل سامانی در سال ۳۰۰ بار دیگر به سرداری حسین بن علی لشکر به سیستان فرستاد و شش ماه آنجا را محاصره نمود و عمرو بن یعقوب امان طلبید و منصور بن اسحاق از زندان بیرون آمد. احمد بن اسماعیل سامانی سیمجور دواتی^۱ را امارت سیستان داد. حسین بن علی با سپاه خود نزد امیر احمد بن اسماعیل بازگردید. عمرو بن یعقوب^۲ و ابن الحفار نیز با او بودند. این واقعه در ماه ذوالحجه سال ۳۰۰ بود.

استیلای خلف بن احمد بن محمد^۳ بر سیستان سپس شورش مردم علیه او خلف بن احمد از نوادگان عمرو بن الیث بود. پسر بانو [دختر عمرو بن الیث]. چون کار آل سامان به سستی گرایید او بر سیستان غلبه یافت. امیر خلف بن احمد خود از اهل علم بود و با اهل علم می نشست. در سال ۳۵۳ به حج رفت و یکی از خویشاوندان خود به نام طاهر بن الحسین را بر کشورش به جای خود گذاشت. چون از حج بازگردید طاهر بن الحسین بر او بشورید. خلف به بخارا رفت و از امیر منصور بن نوح سامانی یاری طلبید. امیر سامانی سپاهی با او همراه کرد. خلف پیامد و سیستان را بگرفت [چون لشکری که به یاری خلف آمده بود بازگردید، بار دیگر طاهر عصیان کرد. در این احوال طاهر بمرد. و پسرش حسین به جای او نشست. خلف بن احمد، حسین بن طاهر را محاصره کرد. حسین از قلعه فرود آمد و به بخارا نزد منصور بن نوح رفت. کم کم اموال و لشکریان خلف افزون گردید و مالی را که هر ساله به بخارا می فرستاد قطع کرد. از سوی بخارا لشکری به سرداری [حسین بن طاهر بن الحسین مذکور] به جنگ او آمد. اینان خلف بن احمد را در دژ ارک^۴ در محاصره گرفتند. این دژ یکی از استوارترین و بلندترین دژها بود. محاصره سخت شد و اموال و آلات بسیار به کار رفت. خلف بن احمد نزد امیر نوح بن منصور امیر خراسان نامه نوشت و از او امان طلبید و قول داد که آن مال هر ساله ادا کند. نوح بن منصور به ابوالحسن بن سیمجور عامل خود در خراسان - که اینک معزول شده بود - نوشت که او نیز به محاصره خلف بن احمد رود. او نیز از قهستان به سیستان رفت و خلف را در محاصره گرفت. میان ابوالحسن بن سیمجور و خلف بن احمد دوستی بود. از

۳. متن: احمد بن علی

۲. متن: یعقوب بن عمرو

۱. متن: دواتی

۴. متن: اوال

این روایات کرد که از دژ ارک فرود آید و آن تسلیم حسین بن طاهر کند تا سبب شود که سپاهیان او پراکنده شوند و او به بخارا بازگردد؛ و چون سپاهیان حسین پراکنده شدند، او بار دیگر نبرد آغاز کند. خلف این رأی را بیسندید، ابوالحسن بن سیمجور به دژ درآمد و به نام امیر نوح بن منصور خطبه خواند. سپس آن را به حسین بن طاهر تسلیم کرد و خود به بخارا بازگردد.

این نخستین وهنی بود که در دولت آل سامان پدید آمد و دلتمردانشان اینچنین نافرمانی و ریاکاری می‌کردند.

استیلاي خلف بن احمد بر کرمان

چون خلف بن احمد در سیستان نیرومند شد او را در دل هوای تسخیر کرمان پدید آمد. این شهر در دست آل بویه بود. پادشاهشان در این روزگار عضدالدوله بود. چون ارکان دولت این خاندان سستی گرفت و میان صمصام‌الدوله و بهاء‌الدوله پسران عضدالدوله خلاف افتاد، او فرصت مغتنم شمرد و سپاه به کرمان کشید. سردار این سپاه عمرو پسر خلف بن احمد و سردار دیلیمان تمرتاش بود. چون عمرو به نزدیکی کرمان رسید تمرتاش به بردسیر^۱ گریخت و هرچه توانست از اموال و نفایس با خود برد. عمرو نیز باقیمانده را به غنیمت گرفت و کرمان را در تصرف آورد و خراج بستند. صمصام‌الدوله فرمانروای فارس بود. لشکری به سرداری مردی به نام ابوجعفر بر سر تمرتاش فرستاد و فرمان داد او را به سبب گرایشش به برادرش بهاء‌الدوله دستگیر کند.

ابوجعفر برفت و او را دستگیر کرد و به شیراز آورد. آن‌گاه لشکر به جنگ عمرو بن خلف کشید. در دازین میان دو سپاه مصاف افتاد، ابوجعفر بگریخت و همه از راه جیرفت بازگشتند. صمصام‌الدوله به سرداری عباس بن احمد یکی از اصحاب خود لشکر به جنگ عمرو بن خلف فرستاد این دو سپاه در محرم سال ۳۸۲ در سیرجان مصاف دادند این با عمرو بن خلف شکست خورده نزد پدر به سیستان بازگردد. خلف بن احمد پسر را سخت سرزنش کرد، سپس او را بکشت.

صمصام‌الدوله عباس بن احمد را از کرمان عزل کرد [و استاد هرمز را به جای او منصوب نمود. چون استاد هرمز به کرمان رسید خلف از او بترسید و پیام داد که با او

۱. متن: بردسیر

آشتی و مصالحه خواهد کرد. و صلح برقرار شد. در سیستان قاضی بود به نام ابویوسف که همگان بدو ارادت می‌ورزیدند. خلف او را به کرمان فرستاد و کسی را برگماشت که چون قاضی به مهمانی استاد هرمز رفت او را زهر دهد و چنان شایع کند که استاد هرمز او را زهر داده است. آن مرد نیز چنان کرد^۱ و قتل ابویوسف مردم سیستان را به جنگ با کرمان برانگیخت. خلف از آنان سپاهی ترتیب داد و به سرداری پسر خود طاهر به کرمان فرستاد، اینان تا نرماشیر^۲ رفتند و آنجا را از دیلمان بستند. سپاهیان دیلم به جیرفت رفتند و در آنجا گرد آمدند، و کسانی را برای حمایت بردسیر به آنجا فرستادند؛ زیرا بردسیر اصلی بلاد کرمان و شهر بزرگ آن بود. طاهر سه ماه آن را محاصره کرد و بر مردم آنجا سخت گرفت. مردم شهر به استاد هرمز نامه نوشتند و شرح حال خود بدادند که اگر او دیر به دیارشان آید شهر را تسلیم خواهند کرد. استاد هرمز نیز خود را به خطر افکند و از دره‌ها و تنگناها خود را به بردسیر رسانید. چون پیامد طاهر به سیستان بازگردید و دیلم بر کرمان قرار گرفت. این واقعه در سال ۳۸۴ اتفاق افتاد.

استیلای طاهربن خلف بر کرمان و بازگشتن او از کرمان و کشته شدنش طاهربن خلف از طاعت پدر بیرون شد و بر او بشورید و میانشان جنگ‌ها درگرفت که پیروزی از آن خلف‌بن احمد بود. پس طاهر از سیستان بیرون آمده به کرمان رفت. سپاه بهاءالدوله در کرمان بود طاهربا جماعت خود به کوهستانهای کرمان رفت و در آنجا بامردمی که علیه سلطان یاغی شده بودند همدست شده به جیرفت فرود آمد و آنجا در تصرف آورد و چون با سپاه دیلم روبرو شد منهزیشان ساخت و بر بسیاری از متصرفاتشان دست یافت. بهاءالدوله سپاهی به سرداری ابوجعفر بن استاد هرمز به جنگ او فرستاد. او طاهر را در کرمان مغلوب کرد و طاهر به سیستان بازگردید و با پدر به جنگ پرداخت و او را شکست داد و آن بلاد را در تصرف آورد. پدرش خلف‌بن احمد به یکی از دژهای خود موضع گرفته بود. مردم سیستان خلف‌بن احمد را به سبب سیرت ناپسندش دوست نمی‌داشتند بلکه به طاهر گرایش داشتند. خلف‌بن احمد دست به حيله‌گری زد و به پسر پیام داد که در پایین قلعه با او دیدار کند و گروهی را نیز در جایی به

۱. میان دو قلاب از متن کتاب افتاده بود از ابن اثیر افزودیم. وقایع سال ۳۸۱

۲. متن: نرماشیر

کمین نشاند، چون پسر پیامد آنان که در کمین نشسته بودند برجستند و دربندش افکندند. پدر نیز او را بکشت.

استیلای محمودبن سبکتکین بر سیستان و محو آثار خاندان صفاری از آنجا

خلف بن احمد پسر خود طاهر را به قهستان فرستاده بود و او قهستان را تسخیر کرده بود. سپس او را به پوشنج فرستاده و پوشنج را نیز به تصرف درآورده بود. قهستان و پوشنج از آن بغراجق عم سلطان محمود بود. در این روزها محمود سرگرم فتنه سامانیان بود. چون از آن کار پیرداخت عمش بغراجق از او اجازت خواست که برود و طاهر بن خلف را از ملک خود براند. محمود نیز به او اجازت داد و بغراجق در سال ۳۹۰ عازم نبرد طاهر بن خلف شد. در نواحی پوشنج نبرد درگرفت و طاهر شکست خورد. بغراجق در طلب او به جد در ایستاد بناگاه طاهر بازگردید و او را بکشت. این واقعه بر محمود گران آمد. سپاه گرد کرد و بر سر خلف بن احمد آمد. در دژ اسپهبد^۱ او را محاصره کرد تا خلف سخت درمانده شد و مالی گران تقدیم او کرد و چند گروگان داد تا بازگردید.

خلف بن احمد از بیم سلطان محمود، پسر خود را به ولایت عهدی برگزید و خود به عبادت و مذاکره علم مشغول شد. چون طاهر بر سریر ملک استقرار یافت سر به فرمان پدر نیاورد و عاقبت کارش چنان شد که آوردیم.

چون طاهر کشته شد، سپاهیان با پدرش دل بد کردند و همواره از او در بیم بودند. از این رو محمودبن سبکتکین را دعوت کردند و او شهرشان را تسخیر کرد و خلف در دژ خود به نام دژ طاق نشستن گرفت. این دژ را هفت باروی استوار بود و خندقی ژرف که بر آن پلی بود که به هنگام نیاز فرود می آمد و بر سر خندق قرار می گرفت. محمود در سال ۳۹۲^۲ آن دژ را محاصره کرد و خندق را در یک روز با چوب و خاک بینباشت و فیل ها به قتل او روان کرد. ژنده پیلی که پیشاپیش همه بود برفت و در آن دژ را به ضرب دندان برکند و محمود باروی نخستین را تصرف کرد. یاران خلف به باروی دوم رفتند و سپس به باروی سوم. تا آنگاه که او خود بیرون آمد و امان خواست. محمود نزد او رفت و او را مخیر کرد که در هر جا که خواهد مقام کند. او جوزجان را برگزید و چهار سال در آنجا درنگ کرد. سپس خبر آوردند که قصد فتنه انگیزی دارد و به ایلک خان پیام داده و او را

۱. متن: اصبهل

۲. متن: ۳۹۳

علیه محمود تحریض کرده است. سلطان محمود او را به دژ جردین آورد و در آنجا حبس کرد تا در حبس بمرد.

پس از مرگ خلف‌بن احمد پسرش ابو حفص وارث او بود.

چون سلطان محمود خلف‌بن احمد را از دژ طاق فرود آورد، یکی از امرای بزرگ خود موسوم به احمد قنجی^۱ را بر آن دیار امارت داد. مردم سیستان بر او بشوریدند. محمود در سال ۳۹۳، در ماه ذوالحجه لشکر به سیستان برد و آنان را در دژ ارک^۲ محاصره نمود. سپس دژ را به جنگ بگشود و بیشترین را بکشت و باقی را اسیر کرد، چنان‌که سیستان از آنان تهی گردید و آن ناحیه او را صافی شد. آن‌گاه سیستان را به برادر خود نصر - افزون بر نیشابور - به اقطاع داد. بدین گونه دولت صفاریان و متعلقان ایشان در سیستان منقرض گردید. والبقاء لله وحده.

۱. متن: فتحی

۲. متن: اول

خبر از آل سامان پادشاهان ماوراءالنهر

اصل آل سامان از ایران بود. جدشان اسدبن سامان از مردم و خاندان‌های خراسان بود. در میان ایرانیان نسب به بهرام چوین پسر بهرام جشنس^۱ می‌رسانند که بهرام جشنس را انوشیروان مرزبان آذربایجان نمود و بهرام چوین از مردم ری بود. نسب اسد چنین است: اسدبن سامان خدایه بن جثمان بن طغماث^۲ بن نوشردبن بهرام چوین بن^۳ بهرام جشنس، و ما را به ضبط این نام‌ها اعتمادی نیست.

اسد را چهار پسر بود: نوح، احمد، یحیی و الیاس. اصل دولت اینان در ماوراءالنهر بود. چون مأمون به امارت خراسان رسید، این پسران را برکشید و چون از خاندانی بزرگ بودند و صاحب نسبی شریف، مأمون این حق را به جای آورد و آنان را بر ولایات امارت داد.

[یدان هنگام که مأمون از خراسان به بغداد بازگردید غسان بن عباد امارت خراسان یافت، او از خویشاوندان حسن بن سهل بود^۴. غسان در سال ۲۰۴ نوح بن اسد را حکومت سمرقند داد و احمد بن اسد را حکومت فرغانه و یحیی بن اسد را حکومت چاج و اشروشنه و الیاس بن اسد را حکومت هرات]^۵.

هنگامی که طاهر بن الحسین فرمانروایی خراسان یافت آنان را در مقام‌هایی که داشتند ابقا کرد. آن‌گاه نوح بن اسد بمرد و طاهر بن عبدالله بن طاهر قلمرو او را به دو برادرش یحیی و احمد داد. و چون الیاس از دنیا رفت، عبدالله بن طاهر پسرش ابواسحاق محمد بن الیاس را بر قلمرو او امارت داد. و احمد را هفت پسر بود: نصر و ابویوسف یعقوب و ابوزکریا یحیی و ابوالاشعث اسد و اسماعیل و اسحاق و ابوغانم حمید. چون احمد بن اسد بمرد سمرقند از اعمال او بود که آن را در سال ۲۶۱ به پسر خود نصر

۱. متن: حشیش

۲. متن: طغان

۳. متن: نجرین

۴. متن: فضل بن طاهر

۵. میان دو قلاب از ابن اثیر است. وقایع سال ۲۶۱.

وا گذاشت. نصر در ایام حکومت آل طاهر و بعد از آن در آن دیار بود و او همچنان تا پایان دولت خاندان طاهری و استیلای صفار بر خراسان در آن کار بود.

امارت نصر بن احمد بر ماوراءالنهر

چون صفار بر خراسان دست یافت و حکومت آل طاهر منقرض گردید، المعتمد علی الله خلیفه عباسی منشور امارت ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد صادر نمود. نصر بن احمد چون منشور خلیفه یافت سپاه خود را به کنار جیحون برد تا از عبور یعقوب بن الليث ممانعت کند. لشکریان او سردار یعقوب را کشتند و به بخارا بازگردیدند. والی بخارا بر جان خود بترسید و شهر را رها کرده برفت. مردم بخارا چندتن را یکی را پس از دیگری بر خود امیر کردند و عزل نمودند تا آنگاه که نصر بن احمد برادر خود اسماعیل بن احمد را به ساحل شط جیحون فرستاد. اسماعیل برادر خود نصر را گرامی می داشت و در خدمت او به سر می برد. آنگاه ابواسحاق بن الپتکین^۱ امارت خراسان یافت. رافع بن هرثمه از سوی آل طاهر بر خراسان دست یافت و صفار را از آنجا براند. پس اسماعیل با رافع بن هرثمه باب مکاتبت بگشود و از او خواست که اعمال خواریزم را بدو دهد. رافع نیز چنین کرد، و این امر سبب شد که میان اسماعیل و برادرش نصر اختلاف پدید آید. نصر بن احمد در سال ۲۷۲ لشکر به جنگ او آورد. اسماعیل سردار خود حمویه بن علی را نزد رافع بن هرثمه فرستاد و از او یاری طلبید. ولی حمویه خود برفت و میان آن دو برادر آشتی افکند و به خراسان بازگشت. پس از چندی باز آتش فتنه میان آن دو افروخته گردید و در سال ۲۷۵ بار دیگر مصاف دادند. در این مصاف اسماعیل بر نصر پیروز شد. چون نصر را آوردند، اسماعیل از اسب فرود آمد و بر دستش بوسه داد و او را به مستقر دولت خود، سمرقند بازگردانید و خود به نیابت او در بخارا بماند. اسماعیل مردی نیکوکار بود و اهل علم و دین را گرامی می داشت.

وفات نصر بن احمد و حکومت برادرش اسماعیل بر ماوراءالنهر

در سال ۲۷۹ نصر بن احمد وفات کرد و برادرش اسماعیل بر ماوراءالنهر دست یافت و به جای او نشست. المعتمد بالله خلیفه نیز منشور امارتش داد. سپس او را به سال ۲۷۸

۱. متن: التکین

حکومت خراسان ارزانی داشت. سبب آن بود که عمرو بن اللیث را المعتضد امارت خراسان داده بود و او را به جنگ رافع بن هرثمه برانگیخته بود. عمرو برفت و رافع بن هرثمه را بکشت و سرش را نزد المعتضد فرستاد و در عوض امارت ماوراءالنهر را از او خواست. المعتضد بالله نیز درخواست او پذیرفت. عمرو سپاهی به سرداری محمد بن بشیر که از خواص او بود به جنگ اسماعیل بن احمد فرستاد. سپاه تا کرانه جیحون پیش رفت. اسماعیل لشکر از جیحون بگذرانید و دشمن را درهم شکست و محمد بن بشیر را نیز به قتل آورد و به بخارا بازگردید. عمرو بن اللیث از نیشابور به بلخ راند بدان قصد که از جیحون بگذرد و به ماوراءالنهر رود. اسماعیل نزد او کس فرستاد که این جهان پهناور است و قلمرو تو بسیار. این نغر را به من واگذار. ولی عمرو نپذیرفت و به جد در ایستاد. اسماعیل از آب بگذشت و او را در محاصره گرفت. عمرو در بلندی بود، چون دیده گشود خود را در محاصره اسماعیل یافت. عمر خواست که دو لشکر بی هیچ جنگی از یکدیگر جدا شوند ولی اسماعیل نپذیرفت. پس جنگ در پیوست و عمرو را شکست داد، و بعضی از سپاهیان او را اسیر کرد و به سمرقند فرستاد. المعتضد بالله از او خواست که عمرو را به بغداد فرستد. اسماعیل نیز عمرو را به بغداد فرستاد. عمرو در سال ۲۸۸ به بغداد رسید در حالی که بر اشری سوارش کرده بودند. خلیفه فرمان داد به زندانش برند. خلیفه المعتضد بالله فرمان حکومت خراسان را برای اسماعیل سامانی فرستاد و او بر سراسر خراسان مستولی شد و همه آن بلاد در قبضه قدرت او قرار گرفت.

چون عمرو کشته شد، محمد بن زید العلوی صاحب طبرستان و دیلم طمع در ملک خراسان بست و لشکر به آن دیار آورد. محمد بن زید می پنداشت که اسماعیل بن احمد قصد او نمی کند و از سرزمین خود پای بیرون نمی نهد. محمد بن زید که به جرجان رسید نامه المعتضد بالله به اسماعیل آمد و او را امارت خراسان داد. اسماعیل نیز به محمد بن زید نامه نوشت و او را از تجاوز به خراسان منع فرمود ولی علوی نپذیرفت و لشکر پیش آورد. اسماعیل، محمد بن هارون را که از سرداران رافع بن هرثمه بود و پس از شکست و کشته شدن رافع بدو پیوسته بود به جنگ علوی فرستاد. محمد بن هارون با لشکری برفت و با محمد بن زید در جرجان روبرو شد. در این نبرد محمد بن زید شکست خورد و محمد بن هارون لشکرگاه او را به غنیمت گرفت. محمد بن زید جراحات سخت برداشت و پس از چند روز هلاک گردید. پسرش زید بن محمد بن زید نیز اسیر شد. اسماعیل او را

در بخارا نگهداشت و برایش اجری و راتبه تعیین کرد. محمدبن هارون به طبرستان رفت و آنجا را در تصرف آورد و به نام اسماعیل بن احمد خطبه خواند و از سوی اسماعیل به امارت آن دیار منصوب گردید.

استیلاي اسماعیل بن احمد بر ری

محمدبن هارون در طبرستان عصیان کرد و سر از طاعت اسماعیل برتافت. والی ری از جانب المکتفی بالله، اغرتمش ترک بود، که مردی بد سیرت بود. مردم ری محمدبن هارون را از طبرستان دعوت کردند. محمدبن هارون برفت و با اغرتمش جنگید و او و دو پسرش را بکشت. همچنین کیغلیغ^۱ که از سرداران المکتفی بالله بود بر ری مستولی شد. خلیفه منشور حکومت ری به نام اسماعیل بن احمد روان داشت. اسماعیل لشکر به ری آورد. محمدبن هارون از ری راهی قزوین و زنجان گردید، سپس به طبرستان بازگردید. اسماعیل، بارس^۲ الکبیر را بر حکومت جرجان گماشت. و او را به احضار محمدبن هارون فرمان داد. بارس به او نامه نوشت و ضمانت کرد که میان او و اسماعیل را اصلاح کند محمدبن هارون بپذیرفت و از جستان^۳ دیلمی منصور گردید و در ماه شعبان سال ۲۹۰ به بخارا رفت. در راه که می رفت او را بگرفتند و دریند کشیدند و او را بدین حالت به بخارا بردند و به زندان کردند. وی پس از دو ماه بمرد.

وفات اسماعیل بن احمد و امارت پسرش احمدبن اسماعیل

اسماعیل بن احمد صاحب خراسان و ماوراءالنهر در نیمه سال ۲۹۵ از دنیا برفت. پس از مرگش او را امیر ماضی می خواندند. پس از او پسرش ابونصر احمدبن اسماعیل به جایش نشست. المکتفی بالله نیز فرمان حکومت به نام او فرستاد و به دست خود لوا بست.

اسماعیل امیری عادل و نیکسیرت و بردبار بود. در ایام او به سال ۲۹۱ جماعت بی شماری از ترکان وارد ماوراءالنهر شدند. گویند که هفتصد چادر از آن رؤسایشان بود. اسماعیل مردم را برای راندنشان بسیج کرد و از سپاهیان و متطوعه خلق کثیری بیرون آمدند اینان به یکباره بر ترکان زدند و بسیاری را کشتند و باقی راه گریز پیش گرفتند.

۳. متن: حسان

۲. متن: فارس

۱. متن: برادرش کیغلیغ را

لشکرگاهشان نیز به غارت رفت.

چون اسماعیل بمرد، پسرش ابونصر احمد به جای او نشست. چون کارش در بخارا استوار شد، فرستاد تا عم خود اسحاق بن احمد را که در سمرقند بود گرفتند و او را به زندان کرد. سپس از جیحون بگذشت و به خراسان آمد و در نیشابور فرود آمد. بارس الکبیر غلام پدرش عامل جرجان بود. پدرش بارس را پس از عزل او از ری به آنجا فرستاده بود و این بارس از اموال ری و طبرستان هشتاد بار برای اسماعیل بن احمد روانه داشته بود. چون خبر وفات او را شنیده آن اموال از راه بازگردانیده بود. ابونصر احمد بن اسماعیل را اینک هوای آن اموال در سر بود. چون ابونصر احمد بن اسماعیل به نیشابور فرود آمد بارس بترسید و به المکتفی نامه نوشت و اجازت خواست که به نزد او رود. المکتفی اجازت داد و بارس با چهار هزار سپاهی بیرون آمد و روانه بغداد شد. احمد بن اسماعیل از پی او براند ولی بر او دست نیافت. بارس با آن اموال به بغداد رسید. اکنون المکتفی مرده بود و المقتدر بالله به جای او نشست. در این احوال واقعه ابن المعتز^۱ پیش آمد. المقتدر او را با لشکری به طلب بنی حمدان فرستاد و امارت دیار ربیع بدو داد. اصحاب المقتدر بترسیدند که مبادا بارس بر آنان پیشی گیرد. یکی از غلامانش را برگماشتند تا به هنگامی که در موصل بود زهر در طعامش کرد و او را بکشت و آن غلام زوجه اش را به زنی گرفت.

استیلای احمد بن اسماعیل بر سیستان

سیستان در تصرف لیث بن علی بن اللیث بود. لیث به هوای تصرف فارس لشکر کشید، مونس خادم او را اسیر کرد و در بغداد حبس نمود و برادرش معدل را به امارت سیستان نشانید. سپس در سال ۲۹۷ احمد بن اسماعیل از بخارا به ری آمد. سپس به هرات رفت و طمع تصرف سیستان در او پدید آمد. در محرم سال ۲۹۸ لشکری به سرداری چندتن از سردارانش چون احمد بن سهل و محمد بن المظفر و سیمجور دواتی و حسین بن علی المرورودی به سیستان فرستاد. چون معدل خبر یافت برادر خود، ابوعلی محمد بن علی بن اللیث را به بست و رنج^۲ فرستاد تا اموالی را که در آنجا داشت حفاظت کند. احمد بن اسماعیل لشکر به بست برد و آنجا را بگرفت و محمد بن علی را نیز اسیر کرد.

۱. متن: ابن المعین

۲. متن: زنج

خبر به معدل رسید از حسین بن علی امان خواست و او سیستان را بگرفت و معدل را با خود به بخارا برد. احمد بن اسماعیل، ابوصالح منصور بن اسحاق را که پسر عمش بود، امارت سیستان داد. و این اسحاق همان کسی است که در آغاز حکومتش او را دربند کرده بود، سپس او را آزاد کرده و به سمرقند و فرغانه بازگردانده بود.

چون سامانیان بر سیستان مستولی شدند خبر یافتند که سبکری پس از درهم شکستن لشکرش از لشکر خلیفه المقتدی در فارس، اینک راهی بیابان شده است. حسین بن علی، لشکری بر سر راهش فرستاد. او را اسیر کردند و با محمد بن علی بن اللیث به بغداد فرستادند. المقتدر برای احمد بن اسماعیل خلعت‌ها و هدایا فرستاد. [چون خبر فتح سیستان به امیر احمد بن اسماعیل رسید سیمجور دواتی را بر آن امارت داد و فرمان داد حسین بن علی به بخارا بازگردد]. همچنین منصور بن اسحاق پسر عم خود را حکومت نیشابور ارزانی داشت. پس از چندی مردم سیستان بر سیمجور بشوریدند.

کشته شدن ابونصر احمد بن اسماعیل و امارت پسرش نصر بن احمد ابونصر احمد بن اسماعیل صاحب خراسان و ماوراءالنهر در ماه جمادی‌الآخر سال ۳۰۱ کشته شد. او را به شکار شوق فراوان بود، روزی در فُرُز^۱ به شکار بیرون رفت، شیری داشت که هر شب آن را بر در خیمه‌اش می‌بستند. شبی از آوردن آن شیر غفلت کردند، جماعتی از غلامان به خیمه او رفتند و بر تخت کشتندش. پیکر او را به بخارا بردند و او را امیر شهید لقب دادند. روز بعد هرکس از آن غلامان را که یافتند بکشتند. پس از او پسرش ابوالحسن نصر بن احمد به امارت خراسان رسید و در آن هنگام هشت ساله بود. نصر بن احمد را امیر سعید لقب نهادند. امور مملکت را اصحاب پدرش که در بخارا بودند به عهده گرفتند. به هنگام بیعت احمد بن محمد بن اللیث که مستولی بر امور شده بود او را بر دوش گرفته بود.

از کسانی که بر او بشوریدند، یکی عموی پدر او اسحاق بن احمد بن اسد در سمرقند بود و پسرانش منصور و الیاس و همچنین محمد بن الحسین و نصر بن محمد و ابوالحسین بن یوسف و حسین^۲ بن علی المرورودی و احمد بن سهل و لیلی بن نعمان از

۲. متن: حسن

۱. متن: بریر

یاران علویان در طبرستان و سیمجور دواتی و ابوالحسین بن الناصر الاطروش و قراتکین با او به نبرد برخاستند. همچنین برادرانش یحیی و منصور و ابراهیم پسران احمد بن اسماعیل و نیز جعفر بن ابی جعفر^۱ و ابن داود و محمد بن الیاس و مرداویج و وشمگیر پسران زیار از امرای دیلم، ولی امیر سعید نصرین احمد بر همه پیروز شد.

شورش سیستان

چون احمد بن اسماعیل کشته شد مردم سیستان عصیان کردند. آنان سیمجور را از آنجا رانندند. المقتدر، غلام خود بدرالکبیر را به امارت آنجا منصوب داشت. بدر نیز فضل بن حمید و ابویزید [خالد بن محمد المروزی را از جانب خود به سیستان فرستاد. عبیدالله بن احمد الجیهانی در بست و رنج بود و سعد الطالقانی از سوی امیر سعید نصرین احمد در غزنه]. فضل و خالد آهنگ آن دو کردند و بر غزنه و بست دست یافتند و سعد الطالقانی را گرفتند و به بغداد فرستادند. عبیدالله بن احمد الجیهانی^۲ از ایشان بگریخت. پس از چندی فضل بن حمید بیمار شد و خالد یکه تاز میدان گردید و بر خلیفه عاصی شد. آنگاه لشکر به کرمان برد. بدر سپاهی به گوشمال او فرستاد. خالد در این نبرد اسیر شد و در اسارت بمرد. سرش را به بغداد فرستادند.

عصیان اسحاق بن احمد و پسرش الیاس

اسحاق بن احمد [بن اسد] عم امیر احمد بن اسماعیل والی سمرقند بود. چون خیر کشته شدن امیر احمد و امارت پسرش امیر سعید نصرین احمد به او رسید در سمرقند سر به شورش برداشت و مردم را به بیعت با خود فراخواند. پسرش الیاس نیز با پدر هم آواز شد. اینان به سوی بخارا در حرکت آمدند. حمویة بن علی با سپاهی به مقابله بیرون آمد و ایشان را در سمرقند منهزم ساخت. باردیگر لشکر بسیج کرده بیامدند، این بار نیز آنان را درهم شکست و سمرقند را به جنگ از ایشان بستند. اسحاق بگریخت و پنهان شد، حمویة در طلب او کوشش بسیار کرد تا او را در نهانگاهش به دام افکند. اسحاق امان خواست. او را به بخارا بردند و او در آنجا بود تا هلاک شد. الیاس پسر او به فرغانه رفت و در آنجا بود تا باردیگر - چنانکه خواهیم آورد - خروج نمود.

۲. متن: الجهستانی

۱. متن: جعفر بن داود

ظهور اطروش و استیلای او بر طبرستان

پیش از این از علویان و دولت اطروش و پسرانش در طبرستان، سخن گفته‌ایم. او حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن الحسن السبط بود. چون محمد بن هارون بر امیر احمد بن اسماعیل بشورید و از او بگریخت، امیر احمد بن اسماعیل، ابوالعباس عبداللّه^۱ ابن محمد بن نوح را به جای او امارت طبرستان داد. ابوالعباس مردی نیک سیرت بود و با رعیت و رؤسای دیلم به عدالت رفتار می‌کرد و برایشان هدایا می‌فرستاد. و با علویان به غایت، کرم و احسان می‌نمود. پس از قتل محمد بن زید، حسن بن علی الاطروش به دیلم رفته بود و مدت سیزده سال در میان آنان زیسته بود و به اسلام دعوتشان کرده بود و تنها از ایشان عشریه می‌گرفت. جماعت کثیری از ایشان به اسلام گرویدند و گرد او را گرفتند. او نیز در آن بلاد چند مسجد بنا کرد و از آن جماعت خواست که با او به طبرستان حمله کنند ولی اجابتش نکردند.

چون ابوالعباس از طبرستان معزول شد و سلام به جای او امارت یافت با دیلم روشی ناستوده در پیش گرفت. از این رو دیلمیان علیه او بشوریدند و به جنگش برخاستند. سلام از امیر احمد بن اسماعیل یاری طلبید.

او بار دیگر ابوالعباس بن نوح را به طبرستان فرستاد. چون او در طبرستان بمرد، ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن صعلوک را امارت طبرستان داد. او نیز مردی بدسیرت و بی سیاست بود. میان او و دیلم بار دیگر آتش اختلاف بالا گرفت. اطروش از آنان خواست که با او خروج کنند. ابن صعلوک در یک منزلی چالوس با او روبرو شد. چالوس ثغر طبرستان بود. ابن صعلوک منهزم شد و چهارهزار تن از یارانش به دست اطروش کشته شدند و اطروش باقی را در محاصره گرفت. سپس آنان را امان داد و به آمل^۲ بازگردید. حسن بن ابوالقاسم داعی علوی که داماد اطروش بود به میان اسیران رفت و همه را تا آخرین نفر بکشت. بهانه‌اش هم این بود که به هنگام پیمان امان در آنجا حاضر نبوده است. اطروش در سال ۳۰۱ در ایام امیر سعید نصر بن احمد بر طبرستان مستولی شد. صعلوک از آنجا به ری و از ری به بغداد رفت.

مردم دیلم از آن سوی سفیدرود^۳ تا آمل بر دست اطروش اسلام آوردند. اینان شیعیان زیدی مذهب شدند، زیرا اطروش نیز زیدی بود. از این تاریخ طبرستان از تصرف آل سامان بیرون آمد.

۳. متن: اسفیجاب

۱. ابوالعباس احمد عبداللّه ۲. متن: آمد

عصیان منصور بن اسحاق و حسین المرورودی

امیر احمد بن اسماعیل چون سیستان بر فتح کرد، پسر عم خود منصور بن اسحاق را بر آن امارت داد. حسین بن علی المرورودی کسی است که سیستان را فتح کرد و اینک طمع در آن بسته بود که فرمانروایی آن ناحیه بدو سپرده شود. چون مردم بشوریدند امیر احمد بن اسماعیل بار دیگر آنجا را بگشود و این بار سیمجور^۱ دواتی^۲ را به امارت معین کرد.

حسین المرورودی از این عمل بر مید و منصور بن اسحاق را تحریض به شورش کرد که امارت خراسان را از آن خود کند و او را بر اعمال خراسان نایب خود سازد.

چون امیر احمد کشته شد، حسین در هرات بود، عصیان کرد و خود را در نیشابور به منصور رسانید، او نیز سر به شورش برداشت و در سال ۳۰۲ به نام خود خطبه خواند. سردار سپاه حمویة بن علی با سپاهی از بخارا به جنگ آن دو آمد ولی پیش از رسیدن حمویة، منصور بن اسحاق بمرد و چون به نزدیکی نیشابور رسید، حسین به هرات رفت و در آنجا اقامت گزید.

محمد بن حید^۳ رئیس شرطه بود در بخارا و مدتی دراز در آن شغل بود. او را از بخارا جهت انجام کاری به نیشابور فرستاده بودند ولی او بی آنکه کاری انجام دهد به بخارا بازگشت. چون مورد سرزنش واقع شد بر جان خود بترسید و راه کج کرد و به هرات نزد حسین بن علی رفت. حسین از هرات به نیشابور راند و برادر خود منصور بن علی را به جای خود در هرات نهاد. پس بیامد و نیشابور را بگرفت.

احمد بن سهل از بخارا به جنگ او آمد. هرات را محاصره کرد و بگرفت. منصور بن علی از او امان خواسته بود. احمد بن سهل از هرات به نیشابور آمد و در سال ۳۰۶^۴ حسین را اسیر کرد. احمد بن سهل در نیشابور بماند. در این احوال محمد بن حید که در مردو^۵ بود نزد احمد بن سهل به نیشابور آمد. احمد او را بگرفت و با حسین بن علی به بخارا فرستاد. محمد بن حید را به خوارزم فرستادند و در آنجا بمرد. اما حسین را در بخارا حبس کردند. ابو عبد الله الجیهانی او را از زندان آزاد کرد و او به خدمت امیر سعید نصر بن احمد سامانی در آمد.

۳. متن: جند

۲. متن: دوانی

۱. متن: سیمجور

۵. متن: مزمر

۴. متن: ۲۳۲

عصیان احمدبن سهل در نیشابور و فتح آن

احمدبن سهل از سرداران سپاه امیراسماعیل بن احمد و سپس پسرش احمدبن اسماعیل و سپس پسر او نصر بن احمد بود.

این اثیر گوید: او احمدبن سهل بن هاشم بن الولید بن جبلة بن کامکار^۱ بن یزدجرد بن شهریار^۲ بود. و گوید که کامکار دهقانی در نواحی مرو بود. احمدبن سهل را سه برادر بود: محمد و فضل و حسین که در تعصبات عرب و عجم در مرو کشته شدند. کامکار خلیفه عمرو بن اللیث در مرو بود. عمرو بر او خشم گرفت و او را در سیستان حبس کرد. سپس از زندان بگریخت و به مرو رفت و مرو را در تصرف آورد، و از امیر احمدبن اسماعیل امان خواست و به نام او به دعوت پرداخت. امیر اسماعیل او را به بخارا فراخواند و اکرام کرد و بر منزلتش درافزود و وی را در شمار سرداران سپاه خود درآورد. احمدبن سهل در خدمت او و پسرانش همچنان بیود. چون حسین بن علی در نیشابور بر امیر سعید بن احمدبن اسماعیل در سال ۳۰۶ بشورید، احمدبن سهل با سپاهی - چنانکه آوردیم - به نیشابور رفت و بر او پیروز گردید. [نصر بن احمد به وعده‌هایی که به او داده بود وفا نکرد. احمدبن سهل نیز در نیشابور عصیان کرد و نام امیر سعید نصر بن احمد را از خطبه بیفکند، و رسول به بغداد فرستاد.

آن‌گاه از نیشابور به جرجان رفت، قراتکین در جرجان بود. احمدبن سهل بر جرجان غلبه یافت. امیر سعید لشکری را به سرداری حمویة بن علی به سرکوبی او فرستاد. این نبرد در ماه رجب سال ۳۰۷ در نزدیکی مروالروء واقع شد یاران احمد یگریختند و او تا اسبش را توان برپای ایستادن بود بجنگید تا اسیر شد. او را به بخارا بردند و در سال ۳۰۷ در زندان بخارا بمرد^۳.

کشته شدن لیلی بن نعمان

لیلی بن نعمان از بزرگان دیلم بود و از سرداران داماد اطروش. الداعی حسن بن القاسم او را در سال ۳۰۳ امارت جرجان داد. فرزندان اطروش او را در مکاتبت به المؤید لدین الله، المنتصر لاولاد رسول الله (ص) خطاب می‌کردند. مردی کریم و شجاع بود. چون امارت

۱. متن: کامکان

۲. متن: شهریان

۳. مطلب ناقص بود میان دو قلاب را از الکامل ابن اثیر، وقایع سال ۳۰۷ افزودیم.

جرجان یافت قراتکین بر سرش لشکر کشید و در ده فرسنگی جرجان با او جنگ دریوست و قراتکین منهزم گردید و غلامش بارس با هزار مرد از لیلی امان خواست، او نیز امانش داد و اکرامش کرد و خواهرش را به زنی به او داد. همچنین ابوالقاسم بن حفص پسر خواهر احمد بن سهل از او امان خواست، لیلی او را نیز امان داد.

ابوالقاسم بن حفص او را به حرکت به سوی نیشابور تحریض کرد و قراتکین در نیشابور بود و این به هنگامی بود که لیلی از جهت مالی سخت در تنگنا افتاده بود و شمار سپاهیان نیز افزون شده بود. لیلی از الداعی حسن بن القاسم اجازت خواست که لشکر به نیشابور کشد. و او نیز اجازت داد و لیلی در ماه ذوالحجه سال ۳۰۸ لشکر به نیشابور برد و آنجا را تصرف کرد و خطبه به نام الداعی حسن بن القاسم خواند. امیر سعید نصر بن احمد از بخارا سپاهی به سرداری حمویة بن علی و محمد بن عبیدالله البلعمی^۱ و ابوجعفر صعلوک و خوارزمشاه و سیمجور^۲ الداوتی^۳، بر سر او فرستاد. در این نبرد پیشتر یاران حمویة منهزم شدند ولی سرداران پای فشرده و کروفری کردند. عاقبت لیلی بن نعمان منهزم شده به آمل^۴ گریخت. در این احوال بغراخان پادشاه ترک نیز به یاری سپاه سامانی آمد و لیلی بن نعمان را در آمل بگرفت و این خبر به حمویة فرستاد. حمویة کسی را گسیل داشت تا سر لیلی را بریده برای او ببرد. این واقعه در ماه ربیع الاول سال ۳۰۹ اتفاق افتاد. سر لیلی را به بخارا بردند. سرداران دیلم که با لیلی بودند امان خواستند. ایشان را امان دادند. البته حمویة را قصد آن بود که همه را بکشد تا همواره از شر ایشان در امان مانند ولی دیگر سران نپذیرفتند. این سران دیلم کسانی بودند که بعدها هر یک از جایی خروج کردند و آنجا را بگرفتند، چون اسفار و مرداویج و وشمگیر^۵ و پسران بویه که به اخبار آنان خواهیم پرداخت. بارس^۶ غلام قراتکین در جرجان به امارت آن دیار بماند. آنگاه قراتکین پیامد و غلام او بارس از او امان خواست، امانش داد. سپس در سال ۳۱۰ به قتلش آورد و از جرجان بازگردید.

جنگ سیمجور با ابن الاطروش

چون در سال ۳۱۰ قراتکین غلام خود راکشت و از جرجان بازگشت، ابوالحسن بن الناصر

۱. متن: البلعمی

۲. متن: سیمجور

۳. متن: الدوانی

۴. متن: آمد

۵. متن: انوشکین

۶. متن: فارس

الاطروش از استرآباد به جرجان رفت و آنجا را تصرف کرد. امیر سعید نصر بن احمد، سیمجور دواتی را با چهار هزار سوار به جنگ او فرستاد. سیمجور در دو فرسنگی جرجان فرود آمد. ابوالحسن با هشت هزار پیاده از دیلم بیرون آمد و جنگ آغاز کردند. سیمجور گروهی را به کمین نشانده بود، اما اینان به موقع از جای نجنبیدند و سیمجور منهزم شد و سرخاب [بن بارس؟] از پی او بتاخت. سپاهیان ابوالحسن به تاراج پرداختند، پس از ساعتی آنان که در کمین بودند بیرون جستند. ابوالحسن شکست خورد و نزدیک به چهار هزار تن از سپاهیان کشته شد و او خود از راه دریا به استرآباد گریخت، در آنجا باقیمانده سپاهش بر او گرد آمدند. سرخاب پس از آنکه از تعقیب سیمجور بازگردید و عیال و اصحاب و اموالش را گرد آورده بود نزد او آمد. سیمجور در جرجان اقامت گزید. سرخاب نیز بمرد، و ابن الاطروش به ساری بازگردید و ماکان کاکي^۱ را به جای خود در استرآباد نهاد. دیلمیانی که در آن حوالی بودند گردش را گرفتند و او را بر خود امیر ساختند. [سپس محمد بن عییدالله البلعمی و سیمجور به استرآباد لشکر آوردند و به ماکان بن کالی جنگ کردند. چون جنگ به دراز کشید، با او چنان نهادند که مالی بستاند و از استرآباد به ساری رود تا چنان نماید که ایشان آن شهر را به جنگ گرفته‌اند، سپس آنان بازگردند و باردیگر او به شهر درآید. ماکان این قرار بپذیرفت و به ساری رفت. آنان نیز پس از آنکه بغرا را بر استرآباد امارت دادند از آنجا برفتند]. ماکان بازگردید و بغرا به جرجان رفت. ماکان به جنگ او لشکر به جرجان برد، بغرا به نیشابور شد. و این آغاز کار ماکان بن کالی است و ما اخبار او را خواهیم آورد.

خروج الیاس بن اسحاق بن احمد بن اسد السامانی

پیش از این از عصیان اسحاق و پسرش الیاس در سمرقند سخن گفتیم. این عصیان در سال ۳۰۱ بود. و گفتیم که چگونه سردار حمویة بن علی بر او غلبه یافت و اسحاق را به بخارا برد و او در بخارا بمرد. پسرش الیاس پس از مرگ پدر به فرغانه رفت و تا سال ۳۱۶ در فرغانه درنگ کرد، تا آن‌گاه که عزم جزم کرد که به سمرقند رود. در این خروج از محمد بن الحسین بن مت^۲ یاری طلبید. او یکی از سرداران سامانی بود. مردم فرغانه هم از ترکان یاری خواستند. آنان نیز به یاری آمدند و قریب به سی هزار سوار گرد آورد و

۲. متن: رمت

۱. متن: ماکان بن کاکي

قصد سمرقند کرد. امیر سعید برای دفع او ابو عمرو و محمد بن اسد را گسیل داشت با تنی چند از دیگر سرداران با دو هزار و پانصد مرد جنگی. اینان به هنگام ورود الیاس در بیرون شهر سمرقند، میان درختان پنهان شدند. چون سپاهیان او به زدن خیمه‌ها مشغول شدند، بیرون جستند. محمد بن الحسین بن مت^۱ منهزم شده به اسپبجاب گریخت و از آنجا به ناحیه طراز. دهقان ناحیه‌ای که او در آنجا فرود آمده بود، او را بگرفت و بکشت و سرش را به بخارا فرستاد. الیاس از فرمانروای چاچ ابوالفضل بن ابی یوسف یاری خواست او نیز به یاری اش برخاست و محمد بن الیسع^۲ را به یاری او فرستاد. الیاس بار دیگر به جنگ والی سمرقند لشکر آورد ولی این بار نیز شکست خورده به کاشغر گریخت. ابوالفضل نیز اسیر شد. او را به بخارا بردند، در آنجا بمرد. الیاس به کاشغر رفت. دهقان کاشغر طغاتکین نام داشت. او از ملوک ترک بود. دختر خود به الیاس داد و الیاس در نزد او بماند.

استیلای امیر سعید نصر بن احمد بر ری

المقتدر بالله، یوسف بن ابی الساج را امارت ری داد و او در سال ۳۱۱ به ری رفت و آنجا را از احمد بن علی برادر صلوک بستد. احمد بن علی از برادر خود صلوک جدا شده، نزد المقتدر رفته بود او نیز او را امارت ری داده بود. پس از چندی بر المقتدر بالله عصیان کرد و دست به دست ماکان بن کالی سردار دیلم و فرزندان اطروش که در طبرستان و جرجان بودند، داد و سر از طاعت خلیفه بیرون کرد. پس یوسف بن ابی الساج به جنگ او آمد و به قتلش آورد و بر بارس مستولی گردید.

در سال ۳۱۴ المقتدر یوسف بن ابی الساج را فراخواند که در واسط به نبرد قرامطه رود، و منشور امارت ری را به امیر سعید نصر بن احمد سامانی داد. یوسف بن ابی الساج غلام خود را به جای خود در ری نهاد. المقتدر بالله فرمان داد که نصر بن احمد به ری رود و آنجا را از فاتک غلام یوسف بن ابی الساج بستاند. امیر نصر در آغاز سال ۳۱۴ روانه ری شد. چون به کوه قارن رسید، ابونصر الطبری او را از عبور بازداشت. امیر نصر سی هزار دینار به او داد و خشنودش ساخت و از آن مانع بگذشت و راهی ری شد. فاتک از ری خارج شد و در اواسط سال، امیر نصر بن احمد بر آنجا مستولی گردید و دو ماه در آنجا

۱. متن: الحسین برمت

۲. متن: الیسع

بماند سپس به بخارا بازگردید، و محمد بن علی صعلوک را در ری نهاد. او نیز تا شعبان سال ۳۱۶ بر ری حکومت کرد. در آن سال بیمار شد و به حسن الداعی و ماکان بن کالی نامه نوشت که بیایند تا ری را به ایشان تسلیم کند. آنان بیامدند و بر ری مستولی گردیدند. صعلوک از ری بیرون آمد و در راه بمرد. الحسن الداعی ری را تصاحب کرد و از آنجا بر قزوین و زنجان و ابهر و قم استیلا یافت، ماکان نیز با او بود. در این احوال اسفار بر طبرستان غلبه یافته بود، داعی و ماکان به طبرستان راندند. در ساری با او روبرو شدند، داعی منهزم شد و - چنانکه در اخبار علویان طبرستان آورده ایم - به قتل رسید.

حکومت اسفار بر جرجان و ری

اسفارین شیرویه از بزرگان دیلم و از یاران ماکان بن کالی بود. پیش از این گفتیم که ابوالحسن بن الاطروش ماکان را امارت استرآباد داد و دیلمیان گرد او را گرفتند و او را بر خود امیر ساختند و او جرجان را گرفت و بعد از آن بر طبرستان مستولی شد. ماکان برادر خود ابوالحسن بن کالی را بر جرجان امارت داد. اسفارین شیرویه که از سرداران او بود به سال ۳۱۵ از او برمید و به بکر بن محمد بن الیسع در نیشابور پیوست. بکر او را به جرجان فرستاد تا آنجا را بگشاید. در این احوال اوضاع جرجان پریشان شد. زیرا ماکان [در طبرستان بود و برادرش ابوالحسن بن کالی در جرجان و ابوعلی بن الاطروش را در بند کشیده بود. یک شب ابوالحسن بن کالی آهنگ کشتن ابوعلی را کرد، ابوعلی بر او غلبه یافت و او را بکشت. مخالفان ابوالحسن با ابوعلی بیعت کردند،] و او جرجان را بگرفت. آنان که با ابوعلی بیعت کرده بودند اسفارین شیرویه را به جرجان فراخواندند، وی بیامد و آن ناحیه در ضبط آورد. ماکان با سپاه خود از طبرستان به جرجان رفت ولی او را شکست دادند و تا طبرستان تعقیب کردند، و طبرستان را گرفتند و در آن اقامت گزیدند. ابوعلی بن الاطروش در طبرستان هلاک شد و ماکان بازگردید و اسفارین شیرویه را از طبرستان براند.

آنگاه اسفاز سپاهی به جنگ الداعی حسن بن ابوالقاسم العلوی که بر ری مستولی شده بود، روان داشت. [او اصحاب امیر نصر بن احمد را از ری بیرون رانده و بر قزوین و زنجان و ابهر و قم استیلا یافته بود] ماکان کاکلی نیز با او بود. دو سپاه در نزدیکی ساری^۱

۱. متن: سیاریه

با یکدیگر مصاف دادند. داعی علوی و ماکان منهزم شدند و علوی کشته شد و اسفار بر طبرستان و جرجان و قزوین و زنجان و ابهر و قم و کرج^۱ مستولی شد و خطبه به نام امیر سعید نصرین احمد امیر خراسان خواند و هارون بن بهرام را امارت آمل داد. و قصدش آن بود که در ساری منازعی نداشته باشد. زیرا هارون پیش ازین به نام ابوجعفر العلوی از فرزندان اطروش خطبه می خواند. پس امارت آمل به او داد و از خاندان اعیان طبرستان برای او زنی گرفت و ابوجعفر العلوی و دیگر علویان را که در مازندران بودند به عروسی او دعوت کرد. چون آمدند فرمان داد همه را دستگیر کرده بند برنهادند و به بخارا فرستاد. در بخارا همه را به زندان بردند.

چون اسفار را کار را بالا گرفت بر امیر سعید نصرین احمد صاحب خراسان و نیز بر المقتدر بالله بشورید. امیر سعید از بخارا به جنگ او به نیشابور لشکر فرستاد. وزیرش مطرف بن محمد الجرجانی او را از مخالفت با امیر نصر بر حذر داشت. او نیز بپذیرفت و بار دیگر طوق طاعت او برگردن نهاد و شروطش را قبول کرد و خراج هر ساله و دیگر اموالی را که برعهده داشت به نزد او روان نمود. چندی بعد یکی از سرداران او به نام مرداویج علیه او عصیان کرد و ماکان بن کاکي را از طبرستان فراخواند تا در برانداختن اسفار او را یاری دهد. در این نبرد اسفار شکست خورد و کشته شد و آنچه در تصرف داشت به دست مرداویج افتاد و ما در اخبار دیلم از آن یاد خواهیم کرد. مرداویج طبرستان و جرجان را از ماکان بستند. ماکان از امیر سعید نصرین احمد یاری طلبید. او ابوعلی بن محمد بن المظفر را به یاری او گسیل داشت. مرداویج هر دو را شکست داد. ابوعلی به نیشابور بازگشت و ماکان به خراسان رفت.

خروج فرزندان امیر احمد بن اسماعیل بر برادرشان امیر سعید

چون امیر سعید نصرین احمد سامانی عهده دار امارت شد همواره از برادرانش در بیم بود. آنان سه تن بودند: ابوزکریا یحیی و ابوصالح منصور و ابواسحاق ابراهیم، فرزندان امیر احمد بن اسماعیل. امیر سعید ایشان را در قهندز^۲ در بخارا حبس نمود و بر آنان موکلان گماشت. چون امیر سعید به سال ۳۱۵ به نیشابور رفت زندان را شکستند و زندانیان را بیرون آوردند. این کار به دست مردی نانو از مردم اصفهان به نام ابوبکر انجام

۱. متن: کرخ

۲. متن: قندهان

گرفت. بعضی از هزینه‌های قهندز به دست این نانوا بود [رسم بر این بود که در قهندز را در روزهای جمعه تا بعد از نماز عصر نمی‌گشودند]، مرد نانوا روز پنجشنبه به قهندز آمد و تا روز جمعه در آنجا بماند. روز جمعه در حالی که صورت عابدان و زاهدان به خود گرفته بود نزد دربان آمد و دیناری چند به او داد و خواست که در را بگشاید تا خود را به نماز جمعه برساند. دربان نیز در را بگشود. در همین حال آن گروه که کمین گرفته بودند برجستند و دربان را دریند کشیدند و فرزندان امیر احمد را از زندان خلاص نمودند. بسیاری از علویان نیز با آنان از زندان گریختند.

جماعتی از لشکریان و سرداران نیز به آنان پیوستند. شروین جیلی سرکرده آنان شد و همگان با یحیی بیعت نمودند و خزاین و قصور امیر سعید نصر بن احمد را غارت کردند. یحیی، ابوبکر نانوا را بناوخت و بر دیگران مقدم داشت. خبر به امیر سعید رسید، از نیشابور به بخارا آمد. ابوبکر محمد بن المظفر بن محتاج سپهسالار خراسان در جرجان می‌نشست چون از رفتن امیر سعید آگاه یافت، ماکان بن کاکي را فراخواند و دختر خود به او داد و وی را به امارت نیشابور منصوب نمود.

چون امیر سعید نصر بن احمد به بخارا آمد ابوبکر نانوا در کنار جیحون راه بر او بگرفت. نصر بن احمد او را به اسارت گرفت و به بخارا در آمد و در تنوری که در آن نان می‌پخت شکنجه‌اش نمود.

یحیی از بخارا به سمرقند گریخت و از سمرقند به چغانیان رفت. ابوعلی بن ابی‌بکر محمد بن المظفر بن محتاج صاحب خراسان در آنجا بود. [یحیی به ترمذ رفت، از نهر بگذشت و به بلخ شد. قراتکین در بلخ بود. او با یحیی متفق شد که هر دو به مرو روند. چون محمد بن المظفر به نیشابور آمد، یحیی از مرو به او نامه نوشت تا او را به خود گرایش دهد. محمد نیز بدو میل کرد و وعده داد که به سوی او خواهد آمد. سپس محمد بن المظفر از نیشابور برفت و ماکان را به جای خود نهاد و چنان نمود که به مرو می‌رود ولی از میان راه به پوشنج و هرات رفت و بر آن دو شهر مستولی شد. محمد بن المظفر از هرات به نیشابور راند. یحیی چون از آمدن او خبر یافت لشکری بر سر راهش فرستاد. محمد در این نبرد منهزم شده به غرستان گریخت و از پسر خود ابوعلی یاری طلبید، او نیز لشکری به یاری‌اش فرستاد. محمد بن المظفر با آن سپاه به بلخ رفت و پس از نبردی منصور بن قراتکین از بلخ به جوزجان گریخت. محمد بن المظفر به چغانیان نزد

پسر خود رفت و ماجرا به امیر سعید نصرین احمد بنوشت. امیر سعید خوشحال شد و او را امارت بلخ داد.

یحیی خود را به نیشابور رسانید. ماکان کاکای در نیشابور بود، او را از ورود به شهر منع کرد. یحیی چندی شهر را در محاصره گرفت ولی بدان دست نیافت. محمدبن الیاس همراه یحیی بود. او از ماکان امان طلبید. منصور و ابراهیم برادران نصرین احمد هم از نصرین احمد امان خواستند. اینک یحیی و قراتکین در هرات بودند. چون امیر نصرین احمد به هرات نزدیک شد یحیی و قراتکین به بلخ رفتند. قراتکین یحیی را واداشت که از بلخ به بخارا رود. امیر سعید نصرین احمد عازم بخارا شد و چون از جیحون گذشت یحیی از بخارا به سمرقند شد و بار دیگر از سمرقند بازگردید و چون قراتکین از یاری او سرباز زد^۱ به نیشابور رفت. محمدن الیاس در نیشابور بود و کارش بالا گرفته بود. چون یحیی به نیشابور آمد محمدبن الیاس به نام او خطبه خواند و دعوت او آشکار کرد. در این حال امیر سعید نصرین احمد لشکر به نیشابور آورد. آن جمع پراکنده شدند. محمدبن الیاس به کرمان گریخت و یحیی و قراتکین به بست و رخیج. امیر سعید در سال ۳۲۰ در نیشابور استقرار یافت. قراتکین تسلیم فرمان شد، او را امان داد و به امارت بلخ فرستاد و فتنه پایان یافت. امیر نصرین احمد در نیشابور بماند، تا آن‌گاه که برادرانش یحیی و منصور نزد او آمدند و هر دو به هلاکت رسیدند. ابراهیم برادر دیگر او به بغداد فرار کرد و از آن‌جا به موصل رفت. قراتکین نیز در بست هلاک شد و بدینگونه امور دولت روی به صلاح آورد.

جعفر بن ابی جعفر بن ابی داود از سوی بنی سامان والی خُتَل بود. نصرین احمد از او به بیم افتاد و به ابوعلی احمد بن ابی بکر محمد بن المظفر که در چغانیان بود نوشت که لشکر بر سر او برد. او نیز برفت و او را بگرفت و به بخارا آورد. او را در بخارا حبس کردند. چون زندان شکسته شد او نیز با یحیی بگریخت و همواره در خدمت او شد. چون کار یحیی روی در تراجع نهاد از او اجازت خواست که به ختل رود. اجازت یافت و برفت و در آنجا ماند و سر به فرمان امیر سعید نصرین احمد نهاد و حالش نیکو شد. ختل به خاء نقطه دار و تاء دو نقطه در بالا. خاء مضموم و تاء مشدد و مفتوح.

۱. میان دو قلاب را به سبب گسیختگی متن از ابن اثیر افزودیم. وقایع سال ۳۱۷.

امارت محمدبن المظفر بر خراسان

ابوبکر محمدبن المظفر از سوی امیر نصر بن احمد سامانی امارت جرجان داشت. چون کار مرداویج در ری بالا گرفت و آهنگ جرجان نمود - چنانکه در اخبار دیلم خواهیم آورد - محمدبن المظفر از جرجان بیرون آمد و در نیشابور به نصر بن احمد پیوست. نصر بن احمد در نیشابور بود. چون محمدبن المظفر به نیشابور آمد امیر سعید با سپاه خود به سوی جرجان راند. در این احوال محمدبن عیبدالله البلعمی مدبر دولت امیر نصر بن احمد به مطرف بن محمد، وزیر مرداویج، نامه نوشت تا او را به سوی امیر نصر گرایش دهد. او نیز به نصر بن احمد گرایش یافت. چون مرداویج آگاه شد او را بگرفت و بکشت.

آنگاه محمدبن عیبدالله البلعمی نزد مرداویج کس فرستاد و او را اندرز داد و نعمت های امیر سعید را در حق او فریادش آورد و گفت که کفران این نعمت شایسته نیست [و گفت که وزیر تو محمدبن مطرف، تو را به گرفتن جرجان تحریض کرد تا مقام و منزلت خود را در نزد تو به مردم جرجان بنمایاند] سپس او را از سطوت امیر نصر بن احمد بترسانید و توصیه کرد که جرجان را به دست او رها کند و با او مصالحه کند. مرداویج پذیرفت. چون امیر نصر از کار جرجان بیرداخت محمدبن المظفرین محتاج را سپهسالاری خراسان داد. و تدبیر امور آن نواحی را بدو سپرد و خود به مستقر خویش بخارا بازگردید. این واقعه در سال ۳۲۱ اتفاق افتاد.

استیلای امیر سعید نصر بن احمد بر کرمان

محمدبن الیاس از اصحاب امیر نصر سامانی بود، سپس بر او خشم گرفت و به زندانش کرد. محمدبن عیبدالله البلعمی شفاعت کرد و از زندان برهانیدش و محمدبن المظفر او را به جرجان فرستاد. آنگاه که یحیی و برادرانش در بخارا شورش کردند او به یحیی پیوست و در آن فتنه شرکت داشت و در نیشابور - چنانکه گفتیم - به نام او خطبه خواند. چون امیر نصر به نیشابور لشکر آورد، محمدبن الیاس از یحیی جدا شد و به کرمان رفت، و بر کرمان غلبه یافت. سپس به فارس راند یاقوت از موالی خلفا در آنجا بود. محمدبن الیاس در اصطخر نزد او شد تا از او امان خواهد. یاقوت از مکر او خبر یافت و به کرمان بازگردید. سپس امیر نصر در سال ۳۲۱ ماکان بن کالی را به جنگ او فرستاد. ماکان سپاه

محمدبن الیاس را در هم شکست و کرمان را بگرفت و به نام امیرنصر خطبه خواند محمدبن الیاس به ایبوردگریخت، چون - چنانکه خواهیم گفت - ماکان از کرمان برفت، محمدبن الیاس به کرمان بازگردید.

سبب بیرون آمدن ماکان از کرمان آن بود که امیر نصر پس از کشته شدن مرداویج به او و محمدبن المظفر سپهسالار خود در خراسان نوشت که به جرجان و ری روند که وشمگیر برادر مروایج در ری بود. ماکان از راه بیابان خود را به دامغان^۱ رسانید [بانجین دیلمی از یاران وشمگیر با سپاهی گران به سوی او آمد. ماکان از محمدبن المظفر که در بسطام بود یاری طلبید او نیز با لشکری بسیار بیامد و آنان را گفت که دست از جنگ بدارند تا او برسد ولی آنان بر خلاف رأی او با بانجین جنگ آغاز کردند و از او شکست خوردند و نزد محمدبن المظفر بازگشتند. و از آنجا راهی جرجان شدند. بانجین از پی آنان برفت تا راه را بر آنان ببندد.] بناچار به نیشابور رفتند و در آنجا اقامت گزیدند و امارت نیشابور را به ماکان دادند و ماکان در نیشابور ماند. این واقعه در اواخر سال ۳۲۳ و اوایل سال ۳۲۴ بود.

چون ماکان از کرمان برفت محمدبن الیاس به کرمان آمد و بر آن استیلا یافت. و پس از نبردهایی با سپاهیان نصر بن احمد، عاقبت پیروزی نصیب او گردید و کرمان او را صافی شد.

استیلای ماکان بر جرجان^۲ و عصیان او

چون بانجین^۳ جرجان را تصرف کرد ماکان در نیشابور اقامت گزیده بود. پس از چند روز که بانجین به جرجان داخل شد به هلاکت رسید. محمدبن المظفر ماکان را فرمان داد که لشکر به جرجان برد ولی ماکان عذر آورد که نمی تواند همه یارانش را به جرجان برد. پس به اسفراین رفت و از آنجا لشکری به جرجان فرستاد و بر آن دیار مستولی گردید. چندی بعد عصیان آغاز کرد و به نیشابور آمد. محمدبن المظفر در نیشابور بود و برای جنگ نیرویی بسیج نکرده بود. بناچار از نیشابور بگریخت و به سرخس رفت. ماکان در سال ۳۲۴ نیشابور را بگرفت ولی از بیم اجتماع سپاهیان بر او، از نیشابور بازگردید.

۳. متن: مانجین

۲. کرمان

۱. متن: نیشابور